شهروند
صفحه آخر
شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۹۹
سال هشتم|شماره ۱۹۳۷
می‌توانید QRcode زیر را با گوشی اسکن کنید

صفحه روزانه طنز و کارتون
شماره هزار و بیست و نهم

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ | توی دنیای پر از اندوه و جنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟ | خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شهرونگ

اینستاگرام شهرونگ: instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهرونگ: shahrvang1@gmail.com

وزیر دارایی یک ایالت در آلمان به دلیل اینکه نگران بود نتواند انتظارات مردم را در مورد کرونا برآورده کند، خودکشی کرد

یک مسئول:
«خودکشی دیگه خیلی خشنه، من تا اونجاش هستم که فیلم بگیریم بگیم منم کرونایی شدم!»

کرونا:
«آقا نخندبهم، من اینجا مسخره به نظر میام توی آلمان واسه خودم ابهتی دارم!»

[شهاب نبوی]

خارمغیلان

انتقاد چه کوفتیه دیگه؟

شهاب پاک‌نگر
طنزنویس

با همسر نشسته بودیم و شام می‌خوردیم که حرف از کار شد. گفت من فردا باید بروم جایی و حتما کارم را انجام بدهم. با توجه به وضع موجود گفتم بهتر است در خانه بمانی. گفت تو نویسنده‌ای و این چیزها رو درک نمی‌کنی. از دید همسر من چون نویسنده‌ام هیچ چیز را درک نمی‌کنم. کمی بحث بالا گرفت و آمدم انتقاداتم را نسبت به لجاجتش ابراز کنم که ناگهان ریموت کنترل کوچکی از جیبش درآورد و رو به من گرفت و دکمه‌ای را فشار داد. حالت چهره‌ام تغییر کرد. دیگر عصبانی نبودم؛ سرخوشانه می‌خندیدم و می‌گفتم: عاااالیس! دوغشو بدم؟ هلوشو بدم؟ لیموشو بدم؟ کمی که گذشت دوباره دکمه‌ای زد و از حالت آن مرد منزجرکننده تبلیغات عالیس بیرون آمدم. اصلا یادم نمی‌آمد که داشتیم راجع به چی بحث می‌کردیم. خیلی عادی صرف شام را ادامه دادم. گفتم: «به نظرت غذا یه کم بی‌نمک نشده؟» دوباره کنترل را درآورد و دکمه را فشار داد. دوباره از خود بیخود شدم. رفتم بالای پله‌ها، از روی نرده خودم سُر خوردم پایین و در آن حالت سرخوشانه داد می‌زدم: «سرزمین موج‌های آآآبی! هیییی!» به سختی خودم را روی صندلی نشاندم. گفتم: «نزن تو رو خدا نزن اون دکمه رو! این چیه دیگه؟ چرا من اینجوری میشم؟» همسر گفت: «این اختراع جدید دانشمندان کشورمونه. منم دیدم ممکنه به کارم بیاد یه دونه خریدم.» گفتم: «میشه بیشتر توضیح بدی؟» گفت: «آره عزیزم. این دستگاهیه که با اون می‌تونی به جای شنیدن انتقاد، آگهی بازرگانی ببینی.» با تعجب گفتم: «جل‌الخالق! کی اومد تو بازار؟» گفت: «یادته قبل عید یه بازیگری رفت تو یه برنامه تلویزیونی، بعد وقتی انتقاد کرد تبلیغ پخش کردن؟ از همون موقع.» ذوق کردم و گفتم: «خیلی خوبه‌ها! فکر کن اینجوری دیگه هیچکی از هیچی ناراضی نیست و آدم هر کاری خواست می‌تونه انجام بده. تازه بعدش هم آدم پی به اشتباهش می‌بره و میاد توضیح میده.» گفت: «آره. بعد فکر کن مثلا یه تجمع انتقادی تشکیل بشه، یه دونه از این دکمه‌ها می‌زنی طرفشون، همه شروع می‌کنن مثل فیلم هندی جمعی می‌رقصن و درباره مزایای نوشابه انرژی‌زا آواز می‌خونن.» گفتم: «ای کاش دانشمندان کشورمون نه تنها برای انتقاد بلکه برای سوال‌کردن هم همچین دستگاهی اختراع می‌کردن. اینجوری که هر کی سوال کرد تبدیل به پژمان جمشیدی بشه در حال تبلیغ فرش!» همسر گفت: «یا مثلا هر کی گفت وای عزیزم چه چاق شدی بشه مدل بیلبوردهای علی بابا که ترکیب سارا خوئینی‌ها و مهدی سلوکیه!» بعد یک لحظه به خودم آمدم و گفتم: «ولی خوب شد ما قدرت دستمون نیستا! وگرنه برای هر سوالی می‌خواستیم با سوال‌کننده وارد چالش بشیم. بازم دوستان تلویزیون خیلی سعه صدر به خرج دادن که فقط به تبلیغ پخش کردن، اکتفا کردند.» همسر کمی جا خورد و گفت که وای فکر نمی‌کردم تو این‌قدر خشن باشی! بهتر نیست کمی... وقتی همسر حواسش نبود کنترل را برداشته بودم، به اینجای جمله که رسید دکمه را فشار دادم. ناگهان حالت همسر عوض شد و گفت: «میخوام سالاد درست کنم / سالاد چیه؟ الویه...» بعد بلند شد و رفت تا الویه درست کند. من هم به شام ادامه دادم.

در حاشیه آغاز سال ۱۳۹۹

شما هنوز زنده‌اید لعنتیا؟!

- یک شهروند: البته تا تیتر بالا رو بخونیم، چندتا جون ازمون کم شده!
- یک مدیر: برای من همه سال‌ها شبیه همه، سفت پشت میزم نشستم همیشه!
- یک مسئول: به خدا کنترل دست ما نیست، هرکس برداشته بزنه بره جلو!
- کرونا: اول سالی باید بگم سی تومن بیشتر می‌دم، راه خروج رو نشونم بدید!
- شهرونگ: اگه جون سالم به در ببریم، امسال هم براتون همین جا ونگ می‌زنیم!

#سال_خوبی_باش #بهارت_که_نیکو_به_نظر_نمی‌رسه_اما_آدم_باش

تماشاخانه

نازنین جمشیدی
کارتونیست
nana.jamshidi@gmail.com

پشت شمشادا

کووید ۱۹ چه زخم‌هایی بر ما وارد خواهد کرد؟!

شهاب پاک‌نگر
طنزنویس

امروز شنبه است و مثل همه شنبه‌ها همه چیز طبق روال عادی خودش جریان داره؛ فقط این وسط یک کرونا هم هست که پیک خودش را رد کرده و سیر نزولی دارد و همزمان احتمالا تا پایان امسال و سال‌های دیگر ما را درگیر خودش می‌کند. البته اینها مشکلی نیست، مشکل اصلی ما احتمالا از چند وقت دیگر شروع می‌شود، چون کرونا به فرهنگ زبان ما وارد شده و تامدت‌های زیادی قرار است این چیزها را بشنویم:

الف) از این به بعد مدیران ما وقتی می‌خواهند بگویند یک چیزی خیلی بد شده، می‌گن «کرونای فلان» و فکر می‌کنن چقدر باهوشند که توانستند با یک واژه‌سازی هوشمندانه تمام اطرافیان‌شان را مبهوت خودشان سازند. کرونای عاطفی! کرونای سیاسی! کرونای توانمندی نیروهای داخلی با بهره‌گیری از دانش فنی روز دنیا!

ب) «بدتر از کرونا» هم واژه جدیدی است که به زودی قرار است ما را به محاق ببرد، البته بیشتر در اینستاگرام. به زودی یک سری کت شلوار براق پوش که سعی می‌کنند با صدای جذاب به ما بگویند که چقدر هوش مالی بالایی دارند، قرار است دست‌هایشان را به هم بچسبانند و بگویند «بدتر از کرونا اینه که ندونی سرمایه‌ات داره از بین می‌ره.» بعد هم بگویند «من فلانی‌ام و قراره بهتون یاد بدم که روزی آن‌قدر پول دربیارین!» درحالی که این آنقدرها همه‌اش الکی است، ما خودمون امتحان کردیم، اصلا هم آن‌قدر نیست.

ج) برجام که آمد یک سری آمدند و با گفتن «پسابرجام» کلی همایش برگزار کردند. بعد دیدند جواب می‌دهد، گفتند بیاییم پسا یک چیز دیگر هم بسازیم. دوران «پساکی‌روش»، «پسافوق لیسانسه‌های دو»، «پساچیپ علیپور» الان هم که بازار حسابی داغ شده است و «پساکرونا» خیلی جواب می‌دهد و به زودی شاهد مصاحبه‌های جنجالی با موضوع «نقش دوغ‌آب در اقتصاد پساکرونایی» یا «کرونا و پساکرونا؛ چالش‌های فراروی آن با رویکرد بهبود وضع کسب و کارهای خردوکلان» خواهیم بود.

د) موضوع دیگری که قرار است ما را زخم کند، تبلیغات تلویزیونی است. حالا کاری نداریم که امسال چقدر تبلیغات تلویزیونی ما شعرگونه شده بود و تنها دغدغه زن و مرد ایرانی این است که روغن بخورند و از اینکه در خانه روغن دارند خیلی خوشحالند. مسأله ما این است که از فردا با خروار خروار بیسکویت و آدامس و ماست و کفش و تیرچه بلوک و لوله‌های تمام اتیلن رو به رو می‌شویم که به خاطر «حفظ جان شما مردم عزیز» ضدکرونا شده است. البته که این تیزرسازها خیلی خلاق و هنرمند و شیطون‌بلا هستند و یک جوری زیرپوستی تبلیغ می‌کنند که ما اصلا نفهمیم چه شده است.

ه) مورد آخر هم به شوخی‌ها برمی‌گردد. خواهر من! برادر من! تازه زخم «نهار نخردمه!» خوب شده است، هنوز تهش یک ذره هم سوزش دارد، جان هر کسی که دوست داری فکر نکن «من استندبای حاجی‌ام» از زبان شما بامزه است. چند بار در سریال پایتخت پخش شد، همه خندیدیم و رفت پی کارش. بی‌خیال شو! ما قول می‌دهیم که هرجا رفتیم بگوییم فلانی خیلی بامزه و شوخ‌طبع است و استوری‌های بامزه می‌گذارد، فقط شما بی‌خیال شو!